

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران – توفان

۰۴ جولای ۲۰۱۲

## عاملان جنگ داخلی ستون پنجم امپریالیست اند

امپریالیستها و در رأسشان امریکا و دست نشانندگان آنها در منطقه، می خواهند ایران را به زیر سلطه امپریالیسم در آورند و حکومتی در ایران برپا کنند که مانند حکومت محمد رضا شاه در همه زمینه ها، سیاستهای آنها را پیاده کرده و نوکر دست به سینه آنها باشد. این که این رژیم مذهبی باشد و یا سکولار، ارتجاعی باشد و یا مترقی، اصول فقه اسلامی را اجراء کند و یا به قوانین مدنی احترام بگذارد، حقوق بشر را لگد مال کند و یا نکند، همدست عربستان سعودی باشد و یا نباشد، برای حقوق زنان ارزش قایل باشد و یا نباشد، برای این دشمنان بشریت به کلی بی اهمیت است. آنها به ریش و حماقت کسانی که بعد از این همه تجربه برای امپریالیستها حساب جداگانه باز کرده اند، از ته دل می خندند. امپریالیست امریکا حاضر است رژیمی جنایتکار تر از رژیم جمهوری اسلامی را نیز در ایران تحمل کند، مشروط بر این که به منافع امپریالیستها در منطقه احترام بگذارد. حقوق مردم ایران هرگز برای امپریالیستها مهم نبوده و در آینده هم نخواهد بود.

ایران به قدری برای امپریالیستها مهم است که در زمان ریاست جمهوری کارتر در امریکا، ایران را بخشی از حریم امنیتی امریکا اعلام کردند. ایران به علت نزدیکی به مرزهای چین و روسیه، به علت نزدیکی به منابع عظیم نفتی و گازی در خلیج فارس و تا آسیای میانه، به علت گذرگاه مهم زمینی میان شرق آسیا و اروپا، به علت دارا بودن ذخایر عظیم انرژی، اعم از نفت و گاز و اورانیوم و معادن مهم استراتژیک نظیر مس و... برای امپریالیستها بسیار مهم است. تنگه هرمز و پالایشگاه و چاههای نفت عربستان سعودی، پشتوانه دلار امریکاست. تخریب در این تأسیسات، دلار امریکا را به کاغذ پاره بدل خواهد ساخت و ارزش آن را به منزله پول معادل جهان به صفر می رساند. حفاظت از این منافع استراتژیک اقتصادی و سیاسی و نظامی برای امریکا جنبه حیاتی دارد. رژیم ایران که یک رژیم متعارف سرمایه داری نیست، علی رغم فشارهای همه جانبه امپریالیستها توانسته استقلال سیاسی خویش را حفظ کند به نوکری امپریالیست امریکا تن در ندهد. این رژیم مطلوب امریکا نیست و در شرایطی نیست که بتواند منافع راهبردی و امنیتی منافع امریکا را در منطقه تأمین کند. ایران همیشه یک حلقه نا استوار در محاسبات سیاسی امپریالیسم امریکا در محاصره کشور چین و روسیه است. امپریالیسم امریکا برای مقابله با امپریالیسم چین و روسیه به پشت جبهه قابل اعتماد نیاز دارد.

ندیدین این پیچیدگی سیاسی در منطقه خلیج فارس، برخی را که دچار تنبلی مغزی اند، آنچنان فلج ساخته که نتوانند تصویر روشنی از حوادثی که در منطقه می‌گذرد، داشته باشند. راحت طلبان خود را، با یک عبارت که "همه اش بازی" و "جنگ زرگری" است، "همه استثمارگرند، همه ارتجاعی‌اند"، راحت می‌کنند و دورتر اندیشی را مجاز نمی‌دانند. در قاموس آنها تحلیل، حرف مفت و حرام است.

عده ای که خودشان را انقلابی جا می‌زنند و مفهوم انقلابی را نفهمیده‌اند با یک ادعا که رژیم جمهوری اسلامی خودش نوکر امریکاست و امریکائی‌ها آنها را بر سر کار آورده‌اند، نه تنها به هر چه تحلیل و مبارزه مردم میهن ماست پوزخند می‌زنند و تف می‌کنند، بلکه نادانی خویش را از حرکت تضادها در جامعه نشان می‌دهند. آنها هیچ توضیحی برای تحولات منطقه و لشگر کشی امپریالیستها به منطقه و استقرار نظم نوین جهانی ندارند. برای آنها همه در جهان نوکر امپریالیسم هستند و اگر مخالفتی نیز صورت می‌گیرد ناشی از این روست که نوکران لگد انداخته‌اند. در دنیای آنها، نزاعهای جهان ربطی به مبارزه طبقاتی و نقش مردم نداشته، بلکه همه حکومت‌های جهان نوکران آشکار و پنهان امپریالیستها هستند. آنها تاریخ را آنقدر ساده می‌کنند که جنگ طبقاتی به "جنگ زرگری" خلاصه می‌شود و دنیا را از این دریچه توضیح می‌دهند. صدام حسین ارتجاعی نوکر امپریالیسم بود، قذافی ارتجاعی نوکر امپریالیسم بود، بشار اسد ارتجاعی نوکر امپریالیسم است، حماس ارتجاعی نوکر امپریالیسم و صهیونیسم است، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نوکر امپریالیسم است، همه رژیم‌های امریکای جنوبی و افریقا نوکران امپریالیسم هستند. دنیای این عده بسیار ساده است و مقولات و مفاهیمی که با آن دنیا را توضیح می‌دهند بسیار محدود و کوچک است. این عده نه حقی برای ملتها و دول قائلند و نه به مبارزه طبقاتی و نیروی مردم اعتقادی دارند. منطق آنها هوا تار است، تار آلت موسیقی است، پس هوا آلت موسیقی است، می‌باشد. از آنجا که به استناد نظریه آنها، سرمایه داری جهانی شده است و همه رژیم‌ها به سرمایه جهانی وابسته‌اند، پس همه رژیم‌ها نوکر سرمایه جهانی و نوکر امپریالیسم هستند. هر رژیم سرمایه داری نوکر امپریالیسم است.

این تئوریسین‌ها که برای تبرئه امپریالیسم تئوری می‌سازند، از نقش تاریخی مبارزات ملی و آزادیبخش در دنیای امروز حرفی نمی‌زنند. اگر این درست است که امپریالیسم و سرمایه داری جهانگیر شده است، منطق مارکسیستی لنینیستی به ما می‌آموزد که باید مبارزه مردم جهان به ضد سرمایه داری و امپریالیسم هم گسترش یافته و جهانی شود. این یک اصل دیالکتیکی مارکسیستی است. پس تضاد با امپریالیسم به تضادی عمده در سراسر جهان بدل می‌شود و دولتها و ملتها باید در مقابل امپریالیسم جنگ افروز که به جهان برای غارت و اشغال، لشکر می‌کشد، مقاومت کرده و مانع شوند که حقوق آنها را پایمال کند. باید مانع شوند که تصمیمات قوه قضائیه و یا کنگره امریکا مجوزی برای دخالت در امور داخلی سایر کشورها و یا مبنائی برای تعیین خط مشی سیاسی جهانی سایر ملل باشد. جهانی شدن سرمایه به دست یک عده بهانه ای داده است تا ماهیت امپریالیسم را تغییر داده و از مقام و تأثیرات وی در تحولات جهانی بکاهند.

همین امر موجب شده که ماهیت جنگ‌های امپریالیستی تحریف شود. شارلاتانهای سیاسی به یک باره جنگ‌های امپریالیستی را، همانگونه که از نامش پیداست، جنگ میان امپریالیستهاست، با همان منطق "تار" به جنگ میان دو ارتجاع استحاله داده‌اند. به اساس درک آنها هم امپریالیستها ارتجاعی هستند و هم غیر امپریالیستها ارتجاعی هستند. پس هر دو ارتجاعی هستند و صرف ارتجاعی بودن کافی است که در صورت بروز جنگ بین دو ارتجاع، نیروهای مترقی علیه هر دو ارتجاع وارد کارزار شوند. اگر امپریالیست امریکا به عراق تجاوز می‌کند، نباید مخالفت کرد و در مقابل تجاوز به مقاومت دست زد، بلکه باید به میدان آمد و شعار داد: مرگ بر جرج بوش و

مرگ بر صدام. با این عمل گویا آنها بر ضد دو ارتجاع می جنگند. ناگفته ولی پیداست که این مرتجعین در عمل، همدست ارتجاع امپریالیستی برای غارت عراق و سرنگونی ارتجاع محلی هستند، که از تمامیت ارضی و استقلال کشورش دفاع می کند. آنها فرقی میان ارتجاع متجاوز و غارت گر با ارتجاع مورد تجاوز و قربانی نمی گذارند. این تفکر تروتسکیستی تنها به همدستی با امپریالیسم بدل می شود، این تفکر تروتسکیستی هرگز به مبارزه ملی و ضد امپریالیستی اعتقادی ندارد، این تفکر انقلابی که نیست سهل است، دموکراتیک هم نیست.

یکی از جریانهای "چپ" که مغزش از درک ماهیت پدیده ها و مسایل پیچیده تئوریک عاجز است، می خواهد واقعیت را با زور در قالب تنگ نظریات خویش بچپاند. حتی اگر لازم باشد از سر و ته واقعیت بزند تا واقعیت به قد و قواره تئوری های آنها در آید. آنها می خواهند هر طور شده در کنار و همدوش امپریالیسم امریکا و صهیونیسم اسرائیل، برای تجاوز به ایران قرار بگیرند. آنها در زمانی که این تجاوز صورت نگرفته است، دست روی دست گذاشته و عملی برای سرنگونی این رژیم به صورت مسلحانه و با تکیه بر همان مردم و ارتش موهومی که بعد از تجاوز امپریالیستها می خواهند بر آنها تکیه کنند، آنها با تکیه به مردمی که آنها مدعی اند از آنها حمایت کرده و رهبری آنها را پذیرفته اند، انجام نمی دهند، ولی کمین می گیرند تا ارتش امریکا وارد خاک ایران شود، ایران را اشغال کند، تا آنها نیز در پارکابی امپریالیسم، احساسات "انقلابی" خود را بروز داده و از این فرصت به دست آمده توسط امپریالیسم جهانی، استفاده کنند و "انقلاب سوسیالیستی" راه بیندازند. آنها زورشان به رژیم جمهوری اسلامی نمی رسد، ولی اگر امپریالیستها و صهیونیستها همراه با ارتجاع منطقه به ایران حمله کنند، آنها زورشان به همه آنها در مجموع خواهد رسید و با توسل به اسلحه و دعوت مردم به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی رهسپار جنگ می شوند، تا جنگ امپریالیستها علیه ایران را به جنگ داخلی بدل کرده و علیه هر دو ارتجاع قدر قدرت برزند و آنها را شکست دهند!!؟؟.

آیا شما خواننده عزیز از این همه لاطائلات به خنده نمی افتید؟ معلوم نیست مخاطب این عده چه کسانی هستند؟ اگر این عده همانگونه که "حزب کمونیست کارگری ایران" و مریدان منصور حکمت صمیمانه می گویند، در کنار امپریالیسم امریکا قرار گرفته و جبهه ضد جنگ را محکوم کرده و جبهه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را برپا و مجهز می ساختند، کسی نمی توانست در گفتار و کردار آنها تناقضی پیدا کند، ولی کسانی که با کل همان نظریات موافقت، ولی جسارت بیان آن را ندارند و می خواهند خودشان و افکار پلید و ارتجاعی شان را در پس کوهی از عبارات انقلابی بیوشانند، در سیاست به دست اندازی می افتند، که سرانجامش سقوط در دره همدستی با امپریالیسم و ارتجاع جهانی است .

این تمایلات کودکانه ربطی به سیاست ندارد. اینها، تخیلات و آرزوهای نامیوسر مشتی آدمهای خودفریب است. آنها حتی حاضر نیستند به تناقضی که در گفتار و تئوری آنها پیدا می شود، پاسخ گویند. برای آنها فرار از کنار واقعیت و پنهان شدن در پشت سنگر لفاظیهای "انقلابی" بهترین حربه است، تا بی عملی خویش را در روند تجاوز امپریالیستها به ایران بیوشانند. برای امپریالیستها نیز مفید است، اگر نیروهای بالقوه "چپ" با این مهمل گوئی ها خانه نشین شوند و در مبارزه شرکت فعال نداشته باشند. این خود بخشی از برنامه جنگ روانی تجاوز به ایران می تواند باشد. آنها تلاش می کنند، جبهه مقاومت در مقابل تجاوز را متلاشی کنند. آنها با زور اسلحه و یا با شست و شوی مغزی و پرگوئی و لفاظیهای بی معنی و صدور چکهای بی محل. این عده البته در فردای تجاوز پاسخگوی هیچ چیز نیز نخواهند بود. شما نمی دانید آنها را کجا پیدا کنید تا به نتایج تئوریهی ارتجاعی خویش پاسخ دهند. البته با چک بی محل می شود گفت که در صورت تجاوز ارتش امریکا به ایران، ما با تکیه به "نیروی مردم" همه آنها

را بیرون کرده و رژیم را سرنگون می کنیم!!؟؟ این ادعای رؤیائی مشروط بر این است که "شما" نخست یک نیروی شناخته شده از نظر عموم باشید و مردم میلیونی "شما" را به رسمیت بشناسند. دو دیگر این که "شما" توانسته باشید اعتماد مردم میلیونی را به دست آورده باشید. نکته سوم این که مردم میلیونی در سراسر ایران شعارها و سرکردگی "شما" را در انقلاب پذیرفته باشند و برای تحقق خواسته های شما آماده فداکاری باشند و این امکان را به شما بدهند که به نیروی میلیونی آنها تکیه کنید. ولی آن "ارتش مردمی" شما فقط در لفاظیهای روشنفکرانه شما وجود خارجی دارد و نه در واقعیت اجتماعی. مردم میلیونی ایران هرگز اجازه نخواهند داد که کسانی که منتظر فرصت تجاوز امپریالیستی به ایران نشسته بوده اند، تا جنگ داخلی راه بیندازند، به آنها تکیه کنند. شما این ارتش موهومی مردمی را در ذهن خود خلق کرده اید، تا از واقعیات فرار کنید و همدستی امپریالیسم را بپذیرید و عوامفریبی نمائید و همه گناهان را به گردن "مردم" بیندازید. ولی یک نیروی انقلابی که جان انسانها برایش ارزش دارد، نمی تواند چنین بی مسؤولیت به واقعیت جامعه ایران برخورد کند. آن مردمی که دارای آن خصوصیات باشند که در صورت تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم جهانی به ایران، حاضر باشند جنگ به ضد ایران را همزمان به جنگ به ضد امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی بدل کنند، کجا هستند؟ در کدام سازمان متشکلند؟ با امدادهای غیبی نمی شود همزمان هم با امپریالیسم جنگید و پیروز شد و هم رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد و به پیروزی رسید و حکومتی بر سر کار آورد که امپریالیستها از هیبتش چنان بترسند که جنگ را قطع کرده به خانه های خود تشریف ببرند. ذهنیگری این انقلابی نماهای خرابکار، حد و مرزی نمی شناسد. شعار را به جای شعور گذاردن از "محسنات" این عده است.

این عده عملاً نقش ستون پنجم امپریالیسم را در ایران به عهده می گیرند و به طور عینی کاری غیر از این هم نمی توانند بکنند و از جمله اعتراف می کنند: "اگر جنگ شود ما باید از آن به عنوان فرصت و موقعیتی برای گسترش سازماندهی انقلابی در میان مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی به دست مردم، تحت رهبری کمونیست ها و نیروهای چپ انقلابی استفاده کنیم و بر مبنای دفاع از انقلاب سوسیالیستی و برنامه استقرار دولت سوسیالیستی با هر متجاوزی مقابله کنیم".

برگردان فارسی و مردم فهم این عبارت این است که اگر امپریالیستها وارد خاک ایران شدند، ما از این فرصت که آنها به ما داده اند مسرور شده و آن را به فال نیک گرفته و نخست برای استقرار سوسیالیسم، به جای سازماندهی جنگ خلق و کسب رهبری، به جنگ طبقاتی کارگری متوسل شده و سوسیالیسم را در ایران مستقر می کنیم و آنوقت به اساس برنامه سوسیالیستی با امپریالیستها می جنگیم. در تمام این مدت مردم که خواهان سوسیالیسم اند و رهبری ما را پذیرفته اند، برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیستها همکاری می کنند و پس از پیروزی سوسیالیسم عزم تاراندن امپریالیستها را از ایران مد نظر قرار خواهند داد. آیا پوچ گوئی از این بیشتر می توان کرد؟ آیا این عده افراد جدی هستند؟ پوچی این گفتار هم در تئوری ثابت شده و هم در تجربه مبارزه همه ملت‌های جهان.

البته می توان نمونه سوریه، عراق و یا لیبیا را با این تئوری تطبیق داد. اپوزیسیون این دو کشور فعلاً رژیمهای حاکم را به یاری امپریالیستها ساقط کرده اند و یا در حال ساقط کردن آنها هستند و پس از کسب قدرت سیاسی و سرنگونی ارتجاع حاکم، مدعی اند که امپریالیستها را از کشورشان بیرون می کنند. تئوری این عده مستخرج از تجربه جنگهای پیروزمند چین و ویتنام و کره و الجزایر نیست، ملهم از تجاوز به لیبیا و سوریه است.

آنها در دنیای غیر واقعی خویش آنچنان بر توسن گرافه گوئی و پر گوئی و بی ربط گوئی سوارند، که نمی فهمند این توسن آنها را با خود برداشته و دیگر قابل مهار نیست. آنها می نویسند: "اگر جنگی رخ دهد، جنگ بین امپریالیست ها و شرکایشان با ایران از هر دو طرف جنگی ارتجاعی است. شعار و سیاست صحیح این است: تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم شکستن قوای متجاوز با شعار اخراج قوای اشغالگر."

توجه کنید از "قوای اشغالگر" نام برده می شود. یعنی این نیروهای "انقلابی" تا اشغال ایران و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مانند وضعی که در عراق و لیبیا و شاید سوریه به وجود آمده در کنار امپریالیستها و ارتجاع جهانی قرار دارند. اشغال ایران را که شرط سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است، از صمیم قلب می پذیرند و بخشی از برنامه آنها و همان "فرصت مناسب" است، و پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به دست امپریالیستها و ناتو و مزدوران ایرانی و عرب و اسرائیلی و... آنوقت نفس راحتی کشیده و وارد مرحله بعدی "مبارزه سوسیالیستی" خود می شوند و **خواهان اخراج قوای اشغالگر** می گردند. این که در این فاصله قدرت سیاسی در دست کیست به معما بدل می شود. آیا رژیم جمهوری اسلامی هنوز بر سر کار است؟ اگر چنین است، چرا این "انقلابی ها" هوادار خروج قوای اشغالگر هستند؟ اگر رژیم جمهوری اسلامی بعد از تجاوز امپریالیستها دیگر بر سر کار نیست و حضور امپریالیستها بعد از انجام مأموریتشان "بی مورد" است، چه کسی بر سر کار است و کشور را اداره می کند؟ آیا اشغالگران حاضرند یک کشور بی سرپرست و ثروتمند را رها کرده و به حال خود بگذارند و میلیاردها دلاری را که صرف کرده اند تا بر این کشور مسلط شده نوکران "چپ" و یا راست خود را بر سر کار آورند، به خلیج فارس بریزند؟ این تئوری های پوچ تئوری های آب تظہیر بر سر امپریالیسم جنایتکار ریختن است. این تئوری ها از دشمنان خطرناک بشریت دوستان انسانها و مدافعان حقوق ملل و بشر می سازد. این تئوریه‌ها زهر است.

ما می پرسیم: آیا این درک، منزه کردن امپریالیستها نیست؟ آیا این درک متحد خلق جلوه دادن امپریالیستها نیست؟ آیا این درک بی ضرر جلوه دادن و بی آزار انگاشتن امپریالیستها نیست؟ آیا این درک نفهمیدن ماهیت امپریالیسم نیست؟ آیا این درک تبرئه امپریالیسم نیست؟ آیا این درک دشمنی با لنینیسم نیست؟

واقعیت این است که این "انقلابی" ها آرزوی وضعیت عراق و لیبیا را در ایران دارند. ناگفته روشن است که هم صدام حسین یک مستبد ارتجاعی بود و هم معمر قذافی و بشار اسد مستبدان ارتجاعی هستند و حقوق بشر را لگد مال می کنند و قدرت مافیای خانوادگی در کشورشان مستقر ساخته اند. با منطق این عده، اپوزیسیون این ممالک باید جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی علیه این ممالک را به جنگ "انقلابی" بدل کنند و یا می کردند و زمینه تجاوز به این کشورها را فراهم آوردند. با این استدلال که ماهیت هر دو طرف جنگ ارتجاعی است، زیرا ماهیت هر دو رژیم ارتجاعی است، کاریکاتوری از مارکسیسم لنینیسم رسم می کنند که جرج بوش از آن لذت خواهد برد. ولی این تجارب چه چیز به ما آموخت. تجربه به ما آموخت که آن اپوزیسیونی که جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی را همسنگ مقاومت کشور مورد تجاوز قرار داد، همدست امپریالیستها از کار در آمد و یا شاید هم از روز اول همدست آنها بود. نظریات ارتجاعی این چینماهای ایرانی حد و مرز میان متجاوز و قربانی تجاوز را از بین برده است. به هیچ حقوق و پرنسپیی پایبند نیست. قربانی را فاقد هر حقوقی می داند، زیرا به زعم آنها، قربانی که ارتجاعی است، به همین علت فاقد هر حقوقی است، اگر در کشوری یک رژیم ارتجاعی بر سر کار باشد، امپریالیستها حق دارند به آن کشور تجاوز کرده و آن را اشغال کنند و کمونیستها نباید به ضد تجاوز و جنگ بسیج

شوند و جلوی تجاوزکار را بگیرند، بلکه باید آن را یک موهبت الهی بدانند که فرصتی به آنها داده است، تا به خیال خودشان سوسیالیسم را در ایران مستقر سازند. این کمونیستهای قلبی حتی دموکرات هم نیستند، زیرا نه به مبارزه دموکراتیک و نه به مبارزه ملی و ضد امپریالیستی اعتقادی دارند. تجاوز به حقوق مرتجعان به آنها مربوط نیست، آنها فقط مخالف تجاوز به حقوق "انقلابی ها" هستند. تجاوز و اشغال برای آنها "یک فرصت مناسب" است تا جنگ تجاوزکارانه را به جنگ داخلی بدل کنند. یعنی در کنار ارتش امریکا بجنگند و همدست آنها بشوند.

تجربه چه چیز نشان داد. آیا این طور نبود که آن اپوزیسیونی که این گونه نظریات را داشت، همدست امپریالیستها بود و هرگز نیز مورد اعتماد مردم میلیونی عراق و لیبیا و سوریه قرار نداشت و قرار نگرفت؟ تجربه عراق و لیبیا نشان می دهد که اپوزیسیون خائن در این کشورها، خواهان خروج بی قید و شرط نیروهای اشغالگر نیز نیستند و در این زمینه با اپوزیسیون "انقلابی" ایران که خواهان خروج بی قید و شرط اشغالگران از خاک عراق و افغانستان و لیبیا و سوریه و فلسطین نیستند، کاملاً هم نظراند.

ببینید که این اپوزیسیون شبه انقلابی ایران چه آشی برای مردم ایران پخته است. هر طور این لقمه گلو گیر "انقلابی" را بخواد به خورد مردم ایران دهد، عملی نیست. این توهین به درجه فهم مردم ایران و صدمه زدن به کمونیسم و سوسیالیسم است.

این اپوزیسیون شبه انقلابی عبارات بی سر و تهی از انقلاب اکتوبر که آن را نیز نفهمیده است، سرهم بندی کرده تا تئوری های ارتجاعی خودش را ثابت کند. کمونیستها در انقلاب اکتوبر میلیونها انسان روسیه و طبقه کارگر روسیه را به دنبال خود داشتند. رهبری مبارزات را در راه خاتمه دادن به جنگ و استقرار صلح و احراز قدرت سیاسی، کسب کرده بودند و جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی بدل کردند. این جنگ امپریالیستی جنگ بین دو گروه امپریالیستها برای غارت جهان و به بردگی کشیدن ملل بود، بر سر توسعه مناطق نفوذ و تأمین سرگردگی بخشی از آنها و تأمین بازارهای فروش و کسب مواد اولیه و غارت و چپاول جهان بود. این جنگ طرف محق نداشت. این وضعیت را نمی شود با تجاوز به عراق یکسان گرفت. این وضع را نمی شود با تجاوز روسیه به ایران در دوران حکومت ارتجاعی قاجار یکسان گرفت. نمی شود گفت چون هم صدام حسین ارتجاعی بود و هم جرج بوش، پس نیروهای انقلابی باید دست به جنگ داخلی، آنها را بشکر موهومی بزنند. تصورش را بکنید امپریالیستها و صهیونیستها به بنگله دیش، هندوستان و یا نپال حمله کنند و یک عده مالیخولیائی پیدا شوند و مدعی گردند به علت ارتجاعی بودن هر دو طرف باید جنگ را به جنگ داخلی بدل کرد. این عده از حقوق ملتها هیچ چیز نمی دانند. آنها مدافع استعمار و امپریالیسم هستند، هر چند سرخاب سفیدآب "انقلابی" به چهره بمالند و خود را آرایش کنند.

در مسلک این بی خبران مفاهیم مارکسیستی مثله شده است. مفهومی به عنوان استقلال ملی و تمامیت ارضی و یا حق تعیین سرنوشت مردم به دست خودشان و نه به زور اجنبی معنا ندارد. هر رژیمی که از نظر آنها ارتجاعی است و یا واقعا ارتجاعی است حق حکومت و مبارزه برای حق حاکمیت و استقلال کشورش را ندارد. این عده با این منطق ضد علمی و ضد دموکراتیک به همه دستاوردهای بشریت تا به امروز، به منشور ملل متحد و دستاوردهای ضد استعماری بشریت تف کرده اند.

ارزیابی های این انقلابی نماها فقط در عدم درک درست از دانش مارکسیسم لنینیسم نیست، آنها حقوق بورژوائی را هم به رسمیت نمی شناسند و در واقع هواداران "انقلابی" نظم نوین جهانی هستند. آنها آگاهانه و یا ناآگاهانه متحد "انقلابی" امپریالیستها هستند که به عنوان نیروی "متمدن" در پی نابودی "ارتجاع اسلامی" است. درک آنها، درک منصور حکمتی است.

وقتی کسی به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص، آرزوهای خویش را به جای واقعیت بگذارد، به اینگونه سرنوشتها دچار می شود.

اگر جنگی در ایران در بگیرد، جنگی برای رهائی ملی است. جنگی است که در مقابل غارتگری و توسعه طلبی امپریالیسم ایستادگی می کند تا از تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت ملی برخوردار شود. ماهیت جنگ از جانب حاکمیت ایران جنگ "امپریالیستی" برای تصاحب بازارهای امپریالیستهای جهان به سرکردگی امریکا و به همدستی صهیونیسم نیست. ایران هرگز به امریکا و اروپا نیرو اعزام نخواهد کرد تا آن کشورها را اشغال کند. هر کودک سیاسی می فهمد که جنگ از جانب ایران که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته است، یک جنگ تدافعی و برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی خویش و حق تعیین سرنوشت خویش است. این که رژیم ایران مستبد، مذهبی، ارتجاعی بوده و دستش به خون جوانان این آب و خاک آلوده است، کوچکترین تأثیری در تعیین علمی ماهیت جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی علیه ایران نمی گذارد. ایران به هیچوجه نمی خواهد ملت‌های دیگر را به برده خود بدل کند و بازارهای محصولات امپریالیستها را همراه با مواد اولیه از دست آنها بدر آورد و راساً آنها را با سرکوب خلقها، تصاحب کند، ولی امپریالیستها این را می خواهند. اهداف یکی جنایتکارانه و بربرمنشانه است و اهداف قربانی جنگ تنها حمایت از حقوق خود است. در هیچ سند حقوقی و جهانی نیامده است که کشورهائی که دارای رژیمهای ارتجاعی و سرکوبگراند دارای حق خود تعیینی سرنوشت نیستند. تمام ممالکی که منشور ملل متحد را امضاء کرده اند دارای حقوق مساوی اند و این تساوی حقوق ربطی به نوع حکومت، ایدئولوژی، رنگ پوست، مذهب، کوچکی و بزرگی و زبان و غیره ندارد. فقط عمال سر سپرده امپریالیسم می توانند با این خونسردی همه حقایق جهان را دگرگونه جلوه دهند.

\*\*\*\*\*

بر گرفته از توفان شماره ۱۴۸ تیر ماه [سرطان] ۱۳۹۱ ماه جولای ۲۰۱۲، ارگان مرکزی حزب کارایران

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).